

قاعده «بسیط الحقیقه»

در

«الهیات» صدرای و «منادشناسی» لایب‌نیتس

منوچهر صانعی دره‌بیدی

است که پس از تأسیس هندسه کپلری و در عصر تدوین فیزیک گالیله‌ای تقریباً در تمام نوشته‌های نویسندگان قرن هفدهم بسچشم می‌خورد. هابز در کتاب «دربارۀ جسم» (۱۶۵۵) می‌نویسد: تعقل و تفکر بمعنای محاسبه است و محاسبه عبارتست از تجزیه (تحلیل) و ترکیب (تألیف) یا جمع و تفریق باصطلاح ریاضی^۱. اینکه تعقل و تفکر چیزی جز محاسبه نیست در همین زمان در انگلستان توسط «هابز»، در ایتالیا توسط «گالیله» و در فرانسه توسط «دکارت» اعلام شد.

دکارت در رسالۀ «قواعد هدایت ذهن» به تشریح و تحلیل دو قاعده مهم از قواعد منطق خود پرداخته است و این دو قاعده همان تجزیه و ترکیب باصطلاح هابز است. در نظر دکارت، شناخت علمی چیزی نیست جز اینکه شیء مرکب را به اجزاء آن تجزیه کنیم (قاعده تحلیل) و یا از اجزاء بسیط مفهوم مرکبی بسازیم (قاعده ترکیب). وقتی گالیله اعلام کرد که زبان طبیعت را به الفبای ریاضی نوشته است در نهایت، بهمین هدف می‌رسد. این اندیشه ریاضی کردن علم یا تبدیل اساس کیفیت‌های طبیعی به روابط کمی و مقادیر معین - که در عصر جدید با هندسه کپلری آغاز شده بود - در نهایت، به کشف و تعریف مفهوم بینهایت کوچک در فلسفه لایب‌نیتس و تأسیس حساب انتگرال انجامید.

ب - بساطت و وحدت

بساطت بمعنی فقدان اجزاء است. پس شیء بسیط فاقد اجزاء است. اما آنچه فاقد اجزاء باشد کثرت در آن راه ندارد. فقدان اجزاء بمعنی فقدان کثرت است. پس بسیط ضرورتاً واحد است و بسیط واحد، حقیقت فاقد کثرت است. پس بسیط واحد، بسیط الحقیقه است. اجزاء شیء در مقام «حدود» آن است و آنچه فاقد اجزاء باشد فاقد

قرن هفدهم، قرن پیدایش معنای بساطت و مفاهیم متلازم آن یعنی عدم تناهی و کلیت در تفکر فلسفی است. این مفهوم در فلسفه‌های صدرایی و دکارتی منشأ تحولات بسیار در مباحث علمی و فلسفی گردید. بساطت و لوازم آن یعنی کلیت و عدم تناهی در یک عصر (قرن هفدهم) وارد تفکر شده است. ملاصدرا متوفای ۱۶۴۲ میلادی است، «لایب‌نیتس» چهار سال پس از فوت ملاصدرا (۱۶۴۶) و اسپینوزا ده سال قبل از فوت ملاصدرا (۱۶۳۲) متولد شده‌اند و دکارت دقیقاً معاصر ملاصدراست یعنی تاریخ فوت او هشت سال پس از فوت ملاصدرا (۱۶۵۰) است. ملاصدرا و فیلسوفان دکارتی هر دو با تأمل نظری به این مفاهیم دست یافته‌اند. افسوس که نتایج فلسفی این کشف در دو حوزه فلسفی اسلامی و غربی دو مسیر کاملاً متمایز پیمود و در غرب به کشف قوانین علمی طبیعت انجامید و اینجا بیشتر افکار صوفیانه را تقویت کرد. البته روایت دکارتی این مفهوم از پیشوانه‌ای چون هندسه کپلری برخوردار بود که ملاصدرا از آن اطلاع نداشت.

الف - بساطت و ترکیب

ترکیب بدلالالت التزامی دال بر بساطت و مرکب دال بر بسیط است.^۱ زیرا آنچه مرکب است مرکب از اجزاء است؛ پس مرکب واجد اجزاء است. اجزاء مرکب یا خود مرکب‌اند یا بسیط. اگر بسیط باشند فهو المطلوب و اگر مرکب باشند مرکب از اجزائند و همین حکم در مورد آنها جاری است. اما جهان مجموعه‌ای از پدیده‌های مرکب است. پس بدلیل وجود مرکبات، فرض بساطت اجتناب‌ناپذیر است. بعبارت دیگر، بهمین دلیل که پدیده‌های مرکب وجود دارند و وجود بساطت، الزامی است. مفاهیم بساطت و ترکیب متناظر با دو مفهوم دیگر

۱ - منادشناسی، لایب‌نیتس، بند دوم.

2 - F.Copleston: A history of philosophy, V. V.P.10.

حدود است. از اینجا لازم می‌آید که بسیط الحقیقه بعنوان آنچه در آن حدی نیست شامل کل هستی باشد. پس بسیط الحقیقه کل اشیاء است. از اینجا به تلازم بساطت و کلیت می‌رسیم. ذیلاً استدلال ملاصدرا در این مورد را خواهیم آورد. سریان واحد در کل مانند سریان عدد یک در سلسله اعداد طبیعی است.

ج - بساطت و کلیت

فقدان حد در ذات بسیط دال بر کلیت و جامعیت آن است. پس بسیط الحقیقه باید شامل کل سعه هستی باشد. فقدان حدود و اجزاء حاکی از عدم تناهی است. لذا کلیت شیء بمعنی عدم تناهی آن است. بسیط حقیقی بعنوان کل، نامتناهی و شامل کل هستی است. صفت عدم تناهی از لوازم کلیت در مقام اطلاق است. آنچه مطلقاً نامتناهی است واجد هیچ سلبی نیست یعنی فاقد هیچ بخشی از هستی نیست. پس حاوی کل وجود است. «فقط از شیئی که در نوع خود نامتناهی است می‌توان صفات نامتناهی را سلب کرد اما ذاتی که مطلقاً نامتناهی است در ذات خود حاوی هر چیزی است که مبین ذات است و نفی و سلبی را در آن راه نیست»^۳ و نیز «متناهی بودن شیء بمعنی نفی چیزی از آن است و نامتناهی بودن آن بمعنای مطلق بودن آن، پس جوهر (و حقیقت هستی) باید نامتناهی باشد»^۴. بسیط حقیقی، کل اشیاء، واحد مطلق و نامتناهی همه تعبیراتی است مترادف و متلازم یکدیگر و در واقع به یک معنا. آنچه تاکنون گفته‌ایم مضمون و مفاد مشترک بیان ملاصدرا و لایب نیتس در مورد بسیط الحقیقه است. اکنون به تشریح نظر خاص هر کدام از این دو فیلسوف در این مورد با تکیه بر نوشته‌های خود آنها می‌پردازیم.

د - نظر ملاصدرا

ملاصدرا مدعی است که در جهان جز ارسطو کسی را نیافته است که به درک این قاعده موفق شده باشد^۵ و اتفاقاً ارسطو، بنابر آثاری که امروز از او در دست ماست، به چنین قاعده‌ای معتقد نیست و مفاد این قاعده با اصول تفکر فلسفی او سازگار نیست. زیرا ارسطو بنابر معیارها و ضوابطی که ملاصدرا بکار برده است، معتقد به اصالت ماهیت است و در فلسفه او، وحدت امری اعتباری است. ارسطو مفاهیم وجود، وحدت و خیر را اعتباری دانسته است و بنیاد تفکر او با اصول فلسفی ملاصدرا سازگار نیست. ارسطو می‌گوید: وجود جنس اشیاء نیست و در هر مقوله‌ای بمعنای همان مقوله است.^۶

تفکر ارسطو با اصطلاح امروز تفکر «پولورالیستی» یعنی کثرت نگر یا مبتنی بر اصالت کثرت یعنی اصالت ماهیت است. آقای دکتر ابراهیمی دینانی در کتاب «قواعد»

خود متذکر شده‌اند که بر خلاف نظر ملاصدرا که مدعی است از قدم‌ا کسی به این قاعده واقف نبوده است، بسیاری از عرفا و محققین به مضمون این قاعده باور داشته‌اند اگر چه تصریحاً بدان اشاره‌ای نکرده‌اند. ملاصدرا می‌گوید: این قاعده از غوامض حکمت الهی است که فهم آن دشوار است مگر برای کسی که خداوند از جانب خود به او علم و حکمت عطا کرده باشد.^۷ بیان قاعده از زبان ملاصدرا چنین است: واجب الوجود، تمام اشیاء و کل موجودات است؛ مبنی بر اینکه هر بسیط الحقیقه‌ای کل اشیاء وجودیه است.

استدلال ملاصدرا در اثبات قاعده به این عنوان که واجب الوجود کل اشیاء است، چنین است:
هر بسیط الحقیقه‌ای کل اشیاء است.
واجب الوجود بسیط الحقیقه است.
پس واجب الوجود کل اشیاء است.

سپس در اثبات کبری می‌گوید: هويت بسیط اگر شامل کل اشیاء نباشد متشکل از وجود شیئی و عدم شیء دیگری است. مثلاً اگر کل وجود را «الف» و اجزاء آنرا «ب» و «ج» بنامیم، «الف» بعنوان حقیقت بسیط باید شامل «ب» و «ج» هر دو باشد؛ و اگر یکی از این اجزاء از آن سلب شود، «الف» شامل ایجاب یک جزء و سلب جزء دیگر خواهد بود و در اینصورت مرکب است که خلاف فرض است. پس باید بسیط باشد.^۸

اما اثبات صغری از بند «ج» (این مقاله) بدست می‌آید زیرا بنابر آنچه در بند «ج» گفتیم بسیط الحقیقه شامل کل سعه وجودی است پس باید بمعنای واجب الوجود باشد. در واقع، وجود مطلق یا آنچه مطلقاً نامتناهی است در هیچ بخش از هستی غایب نیست یعنی شامل کل سعه وجود است و هم عین واجب الوجود است و هم عین بسیط الحقیقه. پس «واجب الوجود» و «بسیط الحقیقه» دو تعبیر برای یک معناست. ملاصدرا تصریح می‌کند که بسیط الحقیقه معادل وجود مطلق است در مقابل وجود مقید.^۹ اصل استدلال ملاصدرا در اثبات این قاعده این بود که بیان کردیم اما شیوه بیان او در آثار مختلف او متفاوت است و در «شواهد الربوبیه» استدلال او از روشنی و دقت بیشتری برخوردار است. در کتاب «مشاعر» از مشعر سوم یا ششم این استدلال را تکرار کرده است. در مشرق اول از کتاب «عرشیه» تحت عنوان «قاعده عرشیه» همین

۳ - اسپینوزا، اخلاق، ترجمه فارسی، ص ۸.

۴ - همان، ص ۱۷.

۵ - دکتر ابراهیمی دینانی، قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی، جلد ۱، ص ۹۶.

۶ - رساله دلتا، فصل ۷. ۷ - اسفار، جلد ۶، ص ۱۱۰.

۸ - همانجا. ۹ - همان، ص ۱۱۶.

استدلال را آورده است. در ذیل این قاعده می‌گوید:

«... پس معلوم شد که هر چیزی که یک امر وجودی از آن سلب شود مطلقاً بسیط الحقیقه نیست. پس، عکس نقیض آن به اینصورت صحیح است که امر وجودی از هیچ بسیط الحقیقه‌ای سلب نمی‌شود و آنچه امر وجودی از آن سلب شده باشد بسیط الحقیقه نیست بلکه مرکب است از دو جهت سلب و ایجاب.»^{۱۰}

مرحوم استاد محمود شهابی در توضیح این قاعده می‌گوید: «کامل مطلق نمی‌تواند جز بنحو بسیط باشد زیرا که ترکیب مناط افتقار است. به این دلیل گفته‌اند کل ممکن زوج ترکیبی از وجود و ماهیت است. لذا کامل مطلق بمعنی بسیط حقیقی است.»^{۱۱} بنا بر توضیح استاد شهابی بساطت شرط ضرورت است و واجب الوجود ضرورتاً بسیط الحقیقه است. بعبارت دیگر، نسبتی که بین امکان و ترکیب برقرار است بین ضرورت و بساطت نیز برقرار است. لذا کامل مطلق بمعنی بسیط حقیقی است. بعبارت دیگر کمال مطلق، بساطت و عدم تناهی به یک معناست و کامل مطلق هم بسیط حقیقی است و هم نامتناهی.

ملاصدرا در کتاب «شواهد الربوبیه»، از لحاظ دقت در اثبات قاعده بذکر نکاتی پرداخته است که توجه به آنها برای تفهیم مطالب لازم است:

ملاصدرا می‌گوید: هر بسیط حقیقی شامل کل وجود است. اگر شامل کل نباشد به این معناست که شامل ایجاب یک جزء و سلب جزء دیگر است و در اینصورت مرکب است زیرا (دقت نظر ملاصدرا در اینجاست) سلب یک جزء بمعنی ایجاب یک جزء نیست چه اگر چنین بود باید تصور ایجاب یک جزء بمعنی تصور سلب جزء دیگر باشد؛ مثلاً در قضیه «انسان اسب نیست» انسان بودن و اسب نبودن به یک معنا نیست زیرا اگر به یک معنا بود قضیه «زید انسان است» به این معنا بود که: «زید اسب نیست»، در حالیکه انسان بودن زید بمعنی اسب نبودن او نیست. پس سلب یک جزء از کل بمعنی ترکیب آن از دو جهت ایجاب و سلب است. لذا بسیط الحقیقه اگر شامل جزئی از وجود نباشد این بمعنای قبول ترکیب در آن است و این خلاف فرض بساطت است.^{۱۲}

ه - نظر لایب‌نیتس

لایب‌نیتس می‌گوید: ترکیب دال بر بساطت است و اگر جوهر مرکبی وجود داشته باشد باید جواهر بسیطی وجود داشته باشد.^{۱۳} لایب‌نیتس بساطت را معادل عدم جسمانیت بحساب آورده است زیرا جسم بحکم ترکیب مرکب از اجزاء است و آنچه مرکب نباشد فاقد اجزاء است پس باید دارای وجود غیر جسمانی باشد. علاوه بر این،

ذات اولیه هستی باید شأن جوهری داشته باشد زیرا آثار وجودی ناشی از فعالیت و کوشایی است و فعالیت خاصیت جوهر است و شرط فعالیت جوهر یعنی نامنفعول بودن آن، عدم جسمانیت است زیرا جسم مبدأ است.

لایب‌نیتس جامعیت «مناد»ها را از بساطت آنها استنتاج می‌کند. تمام صفات «مناد»ها (کل جهان) از بساطت آنها بدست می‌آید؛ منادها بحکم بساطت بدون منفذاند یا بقول لایب‌نیتس در و پنجره ندارند. لذا ارتباط آنها با یکدیگر بنحو انعکاس درونی است یعنی هر منادی امکانات وجودی یا صفات و حالات خود و منادهای دیگر را از درون خود بر می‌آورد. از اینجا لازم می‌آید که هر منادی حاوی کل جهان باشد. این ارتباط انعکاس مستلزم شعور و ادراک است. پس منادها باید دارای شعور و ادراک باشند. از اینجا لازم می‌آید که دارای حیات یعنی موجوداتی زنده باشند. پس فعالیت و پویایی و حیات که از مبادی اولیه هستی است در منادها جمع است.

لایب‌نیتس برای اثبات کمال و تمامیت «مناد»- بعنوان بسیط الحقیقه- به استدلال دیگری متوسل می‌شود که از اسپینوزا اقتباس کرده و جای آن در فلسفه ملاصدرا خالی است؛ رابطه موضوع با محمولات خود یا جوهر با صفات خود یک رابطه ضروری است. این ضرورت حاکی از این است که مناد بعنوان بسیط الحقیقه چیزی است که سلب در ذات آن نیست و بنابراین باید حاوی کل جهان باشد. کل فاقد اجزاء، حتی یک جزء و بهمان نسبت، یا جوهر فاقد صفات و اعراض یا موضوع فاقد محمولات، یک لفظ توخالی و حتی یک معنای متناقضی است.

از اینجا لایب‌نیتس به نتیجه‌ای می‌رسد که از سنخ مفاهیم مربوط به اصالت ماهیت است و مغایر با دیدگاه اصالت وجودی ملاصدراست: «این مطلب یعنی قاعده کل شامل اجزاء یا بسیط الحقیقه کل الاشیاء در مورد وجود ناب هم صادق است. زیرا فیلسوفانی که می‌گویند می‌توانند از وجود ناب تصویری داشته باشند باید به این سؤال جواب دهند که از وجود ناب خالی از هر محمولی چه تصویری در ذهن دارند؟ واضح است که هر جوابی بدهند صفتی یا قیدی برای وجود ناب است.»^{۱۴}

این تفاوت دیدگاه بین لایب‌نیتس و ملاصدرا- به این مضمون که وجود بحت بسیط یا بتعبیر لایب‌نیتس وجود

۱۰- عرشیه، تصحیح غلامحسین آهنی، انتشارات مهدوی، اصفهان، ص ۵.

۱۱- النظره الدقیقه فی قاعده بسیط الحقیقه، چاپ انجمن فلسفه، ص ۵۷.

۱۲- شواهد الربوبیه، ص ۴۷. ۱۳- منادشناسی، بند ۲.

۱۴- رسالات جدید، ص ۲۲۶.

فاقد محمولات و صفات محال است - زمینه‌ای در فلسفه او فراهم کرد که برای کثرات و نهایتاً آنچه بتعبیر ملاصدرا اصالت ماهیت نامیده می‌شود، راه باز می‌شود؛ توضیح اینکه «بسیط الحقیقه» یا «مناد» در نظر لایب‌نیس نوعاً واحد اما مصداقاً متکثر و تعداداً نامتناهی است. از طرف دیگر هر منادی در مقام ذات خود نامتناهی است. پس، جهان مرکب بینهایت جوهر نامتناهی است. چنین ادعایی چگونه ممکن است؟ چگونه تعداد بینهایت جوهر که هر کدام بینهایت است می‌توانند در جهان، وجود بالفعل داشته باشند؟ جواب این سؤال را لایب‌نیس از مبانی فلسفه اسپینوزا گرفته است: اسپینوزا در کتاب «اخلاق» بین نامتناهی در نوع و نامتناهی مطلق فرق نهاده است و صفات جوهر را نامتناهی در نوع نامیده است و با استفاده از این قاعده اعلام کرده است که جوهر واحد دارای بینهایت صفت «بینهایت» است. وجود بینهایت صفت «بینهایت» در فلسفه اسپینوزا امکان بینهایت جوهر در فلسفه لایب‌نیس را فراهم کرد. لایب‌نیس برای قبولاندن این مطلب به اصلی بنام اصل «وحدت نامتمايزان» متوسل شده است که بنا بر آن، در جهان دو جوهر از هر جهت یکسان وجود ندارد. پس این تعداد جوهر از لحاظ امکانات وجودی و مراتب قوه و فعل در درجات و مراتب مختلف قرار دارند و فعلیت آنها از قوه محض که در تعبیرات لایب‌نیس بینهایت کوچک است تا کمال محض که ذات پروردگار است، همه را شامل می‌شود. به این ترتیب، راه برای قبول بینهایت جوهر بینهایت باز می‌شود. اما اصل رابطه انعکاس در منادها تمام آنها را در یک مناد بنام «مناد منادها» یا «مناد خالی» جمع می‌کند و این مناد به نام مناد منادها یا بسیط الحقیقه شامل کل جهان است.

اصل «وحدت نامتمايزان» پشتوانه دیدگاه کثرت‌نگر لایب‌نیس یا بتعبیر ملاصدرا اصالت ماهیت در فلسفه لایب‌نیس و بتعبیر امروزی «پلورالیسم» (Pluralism) است؛ از یک طرف هر منادی آیین تمام نمای کل هستی است. پس هر منادی بعنوان یک جزء دارای حد اعلای غنای وجودی است و از طرف دیگر هر منادی در جهان هستی دارای جایگاه خاص و مرتبه وجودی خویش است. به این ترتیب، کمال هستی طبق یک نظام منطقی در میان تعداد منادها توزیع شده است. از اینجا تا وحدت بحت بسیط صدرایی فرسنگ‌ها فاصله است. در فلسفه لایب‌نیس حد هر منادی، یعنی مرتبه وجودی آن و بتعبیر ملاصدرا، ماهیت آن، منشأ غنای وجود آن است؛ و معنای این عبارت لایب‌نیس که گفت: «وجود ناب فاقد

صفت و محمول محال است همین است. از نظر لایب‌نیس غنای وجود به خلوص آن نیست بلکه به مخالطت است. مخالطت هستی مترادف محدودیت آن است؛ به این معنی که باید دارای حد و مرزی باشد حاکی از آمیختگی به تعینات. همین معنای لایب‌نیس وجود بود که در فلسفه هگل به اینصورت در آمد که: وجود هر چه محدودتر باشد غنی‌تر است و وجود ناب برابر عدم است. اگر غنای هستی به محدودیت آن است نه به خلوص آن، این سخن بمعنای به کرسی نشانیدن اصالت ماهیت است.

و - نتیجه‌گیری

بنا بر آنچه تاکنون گفته‌ایم وجود بسیط، وجود مطلق و وجود نامتناهی به یک معناست، و این، مطلبی است مشترک بین ملاصدرا، اسپینوزا، لایب‌نیس و هگل. از بسیط الحقیقه ملاصدرا تا وجود مطلق اسپینوزا - که در فلسفه لایب‌نیس با هم ادغام شدند - یک خط فکری واحد در جریان است. در نظر اسپینوزا، چنانکه گویی از زبان ملاصدرا سخن می‌گوید، جوهر ضرورتاً نامتناهی است.^{۱۵} و چون منتهای بودن شیء بمعنی سلب چیزی از آن است، نامتناهی بودن شیء بمعنی قبول وجود مطلق برای آن است.^{۱۶} از اینجا به نتیجه‌ای می‌رسیم که تعبیر صدرایی آن «وحدت وجود» و تعبیر اسپینوزایی آن «همه خدایی» است. این دو تعبیر، دارای معنا و مضمون و مفاد واحد است و مضمون مشترک آنها این است که نمی‌توان گفت خدا در جهان است بلکه جهان در خداست و این تعبیری است که اسپینوزا به آن تصریح کرده است. اسپینوزا در قضیه ۱۵ بخش اول «اخلاق» می‌گوید: «هر چیزی که هست در خداست و در قضیه ۱۸ هم می‌گوید: «خداعلت داخلی اشیاء است نه علت خارجی آنها». بنابراین نظریه - که عبارات مشابه آن در مصنفات ملاصدرا فراوان بچشم می‌خورد - نسبت خالق به مخلوقات، نسبت کل به اجزاء است (مضمون قاعده بسیط الحقیقه)؛ به این معنا که کثرات ممکنات، قطعاً ذات واجب‌اند، چنانکه ملاصدرا در رساله «مسائل القدسیه» می‌گوید:

المسئول قطعاً من العلة و در «اسفار» می‌گوید: و من جملة المضاهاة الواقعة بين الوحدة والوجود، افادة الواحد بتكراره العدد مثلاً لا يوجب الحق الخلق بظهوره في صور الاشياء.^{۱۷} بنابراین تعبیر، اشیاء متکثر چیزی نیستند جز ظهورات علة واحد، چنانکه امداد چیزی جز حضور واحد در آنها نیستند. □

۱۵ - اخلاق بخش اول، قضیه ۸.

۱۶ - تبصرة ۱ همان قضیه.

۱۷ - اسفار، فصل اول مرحله پنجم از سفر اول، جلد ۲، ص ۸۷.